

درختکاری

به دست خود درختی می‌نشام*
کمی تخم چمن بر روی خاکش
به پایش جوی آبی می‌کشام
برای یادگاری می‌فشام*

درختم کم کم آرد برگ و باری
چمن روید در آنجا سبز و خرم
بسازد بر سر خود شاخساری
شود زیر درختم سبز و زاری*

به تابستان که گرما رو نماید
خنک می‌سازد آنجا از سایه
درختم چتر خود را می‌کشاید
دل بر رگبند را می‌رباید

(عباس یحیی شریف)



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

رهگذر = راهگذر، کسی که از راهی می‌گذرد

سبزه‌زار = آنجا که سبزه زیاد است، چمن

شاخسار = شاخه

می‌فشانم = می‌افشانم، می‌پاشم

می‌نشانم = در زمین قرار می‌دهم، می‌کارم

پرسش :

- ۱ - شاعر این شعر با دست خود چه کار می‌کند؟
- ۲ - چرا شاعر جوی آبی به پای درخت می‌کشانند؟
- ۳ - «درختم چتر خود را می‌گشاید» یعنی چه؟
- ۴ - «دل هر رهگذر را می‌رباید» یعنی چه؟
- ۵ - چه کارهایی ممکن است به درخت آسیب برسانند؟

به این نکته توجه کنید

درختی یعنی یک درخت

شاخساری یعنی یک شاخسار

سبززاری یعنی یک سبززار

تکلیف شب اول:

– جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ – درخت چه فایده‌هایی دارد؟

۲ – برای آنکه درخت سبز بماند چه باید کرد؟

۳ – چرا در کنار خیابانها درخت می‌کارند؟

– نام سه درختی را که می‌شناسید بنویسید و در مقابل هر یک شکل برگ آن را بکشید.

– با هر یک از این کلمه‌ها جمله‌ای بسازید:

کتابی ، شخصی ، روزی ، داستانی ، کودکی

تکلیف شب دوم:

– از روی شعر یک بار بنویسید و آن را حفظ کنید.



جشن نوروز از زمانهای بسیار قدیم در ایران بر پا می شده است، و در باره آن داستانها گفته اند. این جشن را «نوروز» می نامند زیرا سال با آن آغاز می شود. گویند که جمشید در این روز بر گاوی نشست و به جنگ دیوان رفت و آنها را شکست داد و روز ششم فروردین با پیروزی تمام بازگشت و گوهر و زر بسیار به غنیمت آورد. به فرمان جمشید از آن زر و گوهر تختی ساختند.

چو خورشید تابان میان هوا
نشسته بر او شاه فرمانروا

در آن روز مردمان گروه گروه برای شادباش گفتن به دیدار شاه رفتند. خورشید از پنجره بر گوهرها و زرها تابیده بود و از درخشندگی و پرتو رنگارنگ آنها همه جا روشن شده بود. مردمان از شادی این پیروزی بر جمشید گوهر افشاندند و آن روز را نوروز گفتند.

از آن پس پادشاهان ایران هر سال این روز را جشن می گرفتند. شاه در این روز جامه ای گرانبها می پوشید، گوهرهای گرانبها بر خود می آویخت، تاج بر سر می گذاشت و بر تخت می نشست. در این هنگام شخصی که قدم او را مبارک می دانستند به حضور شاه می رسید و دعا می کرد و بدین ترتیب مراسم جشن نخستین روز سال آغاز می گشت.

چنین روز فرخ از آن روزگار بمانده از آن خسروان یادگار

یکی از مراسم نوروز آن بود که بزرگان و نمایندگان که از اطراف کشور در پایتخت گرد آمده بودند به حضور شاه می رسیدند و شادباش می گفتند. این مراسم اکنون نیز برگزار می شود.

(شعرها از شاهنامه فردوسی)

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

جمشید = یکی از پادشاهان نخستین سلسلهٔ داستانی ایران (پیشدادیان)

خسرو = پادشاه

شادباش = تبریک

غنیمت = مالی که در جنگ از دشمن بدست می‌آورند

فرخ = مبارک، خجسته

گرد آمده بودند = جمع شده بودند

گوهر = سنگ قیمتی، جواهر

می‌آویخت = آویزان می‌کرد

پرسش:

- ۱ - جمشید به جنگ که رفت؟
- ۲ - چه کسی در این جنگ پیروز شد؟
- ۳ - جمشید چه چیزهایی با خود به غنیمت آورد؟
- ۴ - چرا مردم می‌خواستند که به جمشید تبریک بگویند؟
- ۵ - شاهان ایران در نوروز چه می‌کردند؟

۶- نوروز یادگار کدام پادشاه است؟

به این نکته توجه کنید

دیوان = دیوها

خسروان = خسروها

مردان = مردها

کبوتران = کبوترها

درختان = درختها

گیاهان = گیاهها

تکلیف شب اول:

هر یک از این کلمه‌ها را در یکی از جمله‌های زیر در جای خود بگذارید

و از روی جمله‌های کامل شده یک بار بنویسید:

پادشاهان ، شاگردان ، کارگران ، گنجشکان

دختران ، پسران ، درختان

پربرگ‌سایه‌دارند

۲- روپوش مدرسه شما چه رنگی است؟

۳- فوتبال بازی می کنند.

۴- در کارخانه کار می کنند.

۵- آشیانه را نباید خراب کرد.

۶- با هم درس می خوانند.

۷- حمید از قدیم ایران است.

- دو کلمه « خران » و « گاوان » از این شعر افتاده است.

آنها را در جای خود بگذارید و از روی شعر یک بار بنویسید:

. بار بردار به زاد میان مردم آزار

تکلیف شب دوم:

- جواب این سؤال را بنویسید:

مراسم تحویل سال در خانه شما چگونه برگزار می شود؟

خود را بیازمایید (۶)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

- ۱- سه آرامگاه مشهوری را که در شیراز هست نام ببرید.
- ۲- حافظ در باره شیراز چه دعایی کرده است؟
- ۳- چرا مردم دوست دارند به تماشای تخت جمشید بروند؟
- ۴- تخت جمشید تقریباً چند سال پیش ساخته شده است؟
- ۵- آرامگاه داریوش بزرگ در کجاست؟
- ۶- جمشید که بود؟
- ۷- فرق یک جشن باستانی با یک جشن جدید چیست؟

ب) سه فایده درختکاری را بنویسید.

ج) هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای بکار ببرید:

مبارک ، پرور ، رنگارنگ ، خرابه ، بی‌مثال ، عظیم

د) در مقابل هر یک از این کلمه‌ها کلمه مخالف آن را بنویسید:

رفتند - پیاده شدند - وارد شد - برادر - خراب

غروب



داستان نویسنده کودکان جهان

در حدود صد و شصت سال پیش، در روز سیزدهم فروردین ماه، در یکی از

شهرهای کشور دانمارک، پسری بدنیا آمد. پدر و مادرش نام این پسر را هانس

گذاشتند. پدر هانس کفّاش فقیری بود و مادر مهربان او بزحمت می‌توانست با

پولی که شوهرش بدست می‌آورد، خانه را اداره کند.

هانس از همان کودکی با بچه‌های دیگر خانواده خود خیلی تفاوت داشت.

گاهی ساعتها کنار جوی آبی می‌نشست، به درخت، یا پرنده یا تگه سنگی چشم می‌دوخت و فکر می‌کرد. گاهی هم با اسباب‌بازیهایی که پدرش برای او درست کرده بود بازی می‌کرد. او به قصه‌هایی که پدرش هر شب برای او می‌گفت یا از کتابها برای او می‌خواند، علاقه بسیار داشت. هر روز که پدرش به دکان کفّاشی خود می‌رفت، هانس اسباب‌بازیها را به گوشه‌ای می‌برد و قصه‌هایی را که از پدرش شنیده بود با آنها نمایش می‌داد.

در این موقع هانس چهارده ساله بود و می‌خواست برای خودش کاری پیدا کند. از همان کودکی که با اسباب‌بازیهایش بازی می‌کرد دوست داشت بازیگر نمایش بشود. اسباب سفرش را بست و از زادگاهش به پایتخت دانمارک رفت. در آنجا دو سال بازیگر تماشاخانه‌ای بود، اما کارش را نپسندیدند و از تماشاخانه بیرونش کردند. از آن روز دنبال درس و تحصیل را گرفت و بیست و چهار ساله بود که به شعر گفتن و نویسندگی پرداخت.

هانس کریستیان آندرسنِ چهل سال تمام شعر گفت و افسانه و داستان نوشت.

داستانها و افسانه‌های او را همهٔ کودکان جهان دوست دارند و با لذت می‌خوانند.

از این رو روز تولد او را «روز بین‌المللی کتاب کودکان» نام نهاده‌اند و در سراسر

جهان جشن می‌گیرند. (از مجلهٔ پیک دانش آموز)

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

بازیگر = کسی که در نمایش بازی می‌کند

تماشاخانه = جایی که نمایش می‌دهند، تئاتر

زادگاه = جایی که انسان در آن دنیا می‌آید

پرسش :

- ۱ - آندرسن کی دنیا آمد؟
- ۲ - پدر آندرسن چه کاره بود؟
- ۳ - آندرسن چند ساله بود که خواست برای خودش کاری پیدا کند؟
- ۴ - آندرسن ابتدا به چه کاری مشغول شد؟
- ۵ - شما تا حال کدامیک از داستانهای آندرسن را خوانده‌اید؟
- ۶ - به فهرست آخر کتاب نگاه کنید و بگویید نام کدام کتاب آندرسن در این فهرست هست؟
- ۷ - کتاب «دخترک دریا» را چه کسی ترجمه و نقاشی کرده است؟
- ۸ - این درس از کجا نقل شده است؟

به این نکته توجه کنید:

آهن + گر = آهنگر

بازی + گر = بازیگر

کار + گر = کارگر

تکلیف شب اول:

– جواب این سؤالها را بنویسید:

- ۱ – هانس با اسباب بازیهایش چه کار می کرد؟
 - ۲ – آندرسن برای کودکان چه کاری انجام داده است؟
 - ۳ – چرا روز تولد آندرسن را «روز بین المللی کتاب کودکان» نام نهاده اند؟
- به آخر هر کدام از این کلمه ها «گر» اضافه کنید و معنی هر یک را

بنویسید:

جادو ، رُفت ، زر ، مس ، توان ، ستم

– نام داستانهایی را که تاکنون خوانده اید بنویسید و بنویسید از کدام

داستان بیشتر خوشتان آمده است و چرا؟

تکلیف شب دوم:

– داستان یا افسانه کوتاهی را که از مادرتان یا از مادر بزرگتان یا از کسی

دیگر شنیده اید بنویسید.

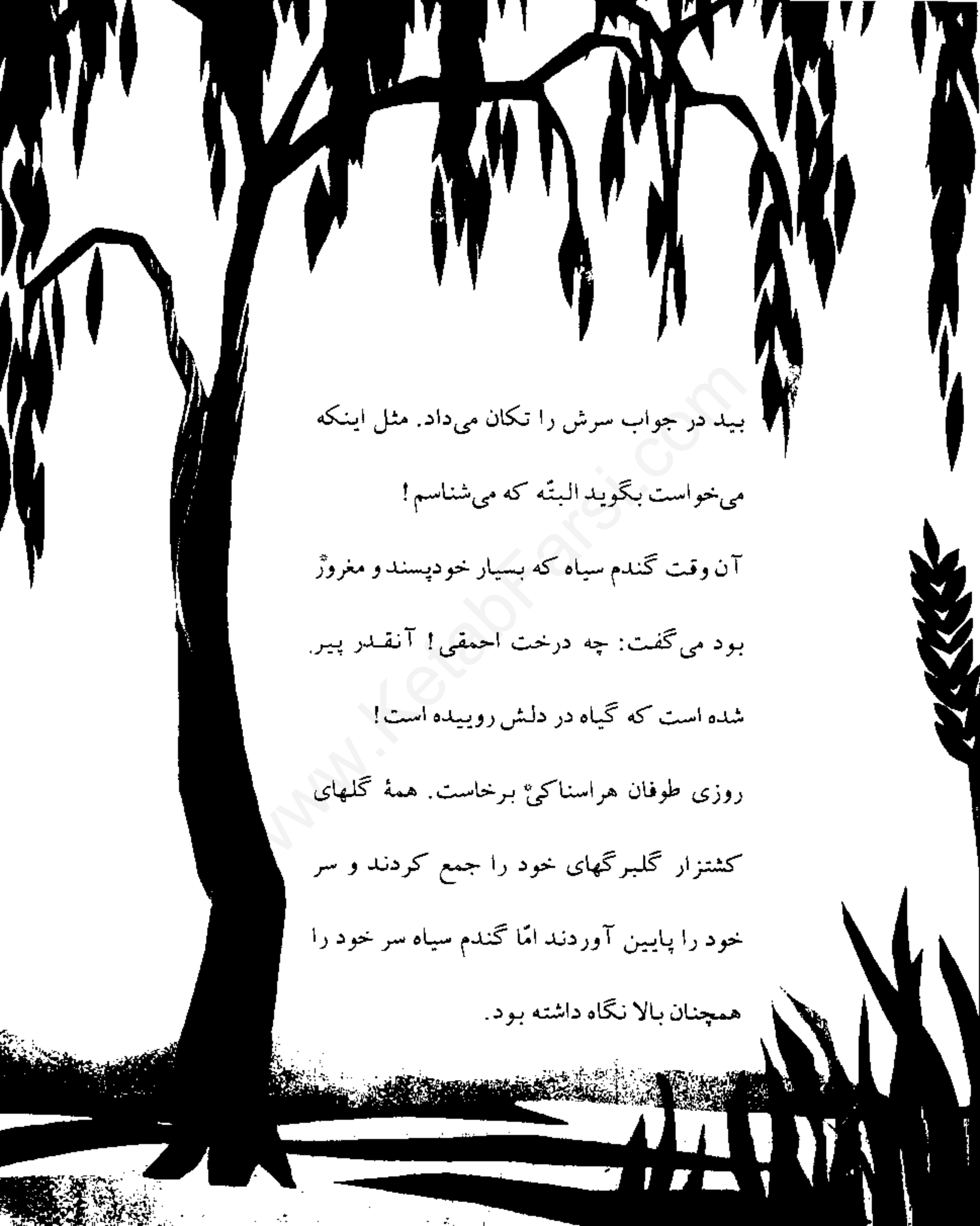
گندم سیاه

(داستانی از آندرسن)

بید کهنسالی* در کنار کشتزاری قرار داشت. بید چنان پیر شده بود که تنه‌اش شکافهای بزرگ برداشته بود. در شکافهای آن پیچک و گیاهان دیگر روییده بود. شاخه‌های بید مانند گیسوان* بلندی به پایین فرو آویخته بود.

سالی کشتزار محصول خوبی داشت. خوشه‌ها پر از دانه بود. دانه‌ها هر چه درشت‌تر می‌شدند، ساقه‌ها بیشتر خم می‌شدند و سر فرو می‌آوردند. در نزدیکی بید گندم سیاهی نیز روییده بود. او هرگز سرش را مانند گیاهان دیگر خم نمی‌کرد بلکه با غرور بسیار سر برمی‌افراشت و می‌گفت: خوشه‌های پر دانه، به من نگاه کنید! من از همه خوشه‌های دیگر زیباترم! خوشه من در زیبایی کمتر از شکوفه‌های سیب نیست! تو ای بید کهنسال آیا باشکوه‌تر و زیباتر از من کسی را در جهان

می‌شناسی؟



بید در جواب سرش را تکان می داد. مثل اینکه

می خواست بگوید البته که می شناسم!

آن وقت گندم سیاه که بسیار خودپسند و مغرور

بود می گفت: چه درخت احمقی! آنقدر پیر.

شده است که گیاه در دلش روئیده است!

روزی طوفان هراسناکی برخاست. همه گل‌های

کشتزار گلبرگ‌های خود را جمع کردند و سر

خود را پایین آوردند اما گندم سیاه سر خود را

همچنان بالا نگاه داشته بود.

گلها به او گفتند: تو هم مانند ما خم شو!

گندم سیاه گفت: هرگز! من سر خود را پایین نمی اندازم!

گندم سفید فریاد زد: خم شو، سرت را پایین بینداز! نمی بینی طوفان چه

می کند؟

گندم سیاه گفت: می بینم، اما من هرگز سرم را خم نمی کنم.

بید کهنسال که دید گندم سیاه نصیحت گیاهان کوچک را نمی پذیرد

گفت: گلبرگهایت را جمع کن و هر بار که صاعقه ابر را می شکافد به آن نگاه

نکن! آدمیان هم هرگز به صاعقه نگاه نمی کنند. می گویند این نگاه چشم را کور

می کند.

گندم سیاه جواب داد: می دانم، ولی می خواهم به صاعقه بنگرم و آسمان را

در آن هنگام ببینم.

در این هنگام صاعقه ای وحشتناک بدرخشید گفتی سراسر جهان آتش گرفته

است. سپس طوفان فرو نشست. گلها و خوشه هایی که باران آنها را شادابتر کرده

بود در هوای صاف و آرام سر برافراشتند. اما صاعقه گندم سیاه را سوزانده بود.

او دیگر گیاه مرده و بیفایده‌ای بیش نبود.

بید کهنسال شاخه‌های خود را به دست باد سپرده بود. برگهای سبزش

قطره‌های درشت آب به پایین می‌ریخت. مثل اینکه درخت گریه می‌کرد.

گنجشکی از او پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ بین چه هوای نشاط‌انگیزی

است و خورشید چه زیبا در آسمان می‌درخشد!

بین ابرها در آسمان چگونه می‌دوند! آیا بوی خوش گلها و بوته‌ها را

نمی‌شنوی؟ ای بید پیر چرا گریه می‌کنی؟

بید خودپسندی گندم سیاه و کیفری را که دیده بود برای گنجشک حکایت

کرد. من هم که این داستان را برای شما نقل کردم آن را از گنجشکان شنیده‌ام.

(اقتباس از کتاب «فانوس فرسوده»)

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

پیچک = گیاهی که به دور گیاهان دیگر می‌پیچد و بالا می‌رود

غرور = خودپسندی

فروآویخته بود = به طرف پایین آویزان شده بود

کهنسال = پیر

کیفر = مجازات

گفتی = مثل اینکه

گیسو = زلف

مغرور = خودپسند

هراسناک = ترسناک

پرسش :

- ۱ - این داستان در کجا اتفاق افتاده است؟
- ۲ - چرا نویسنده گندم سیاه را مغرور و خودپسند نامیده است؟
- ۳ - نویسنده شاخه های بید را مانند چه می داند؟
- ۴ - قطره های درشت آب که از درختان فرو می ریزد شبیه چیست؟
- ۵ - نویسنده می گوید این داستان را از که شنیده است؟

به این نکته توجه کنید:

هراس + ناک = هراسناک

وحشت + ناک = وحشتناک

ترس + ناک = ترسناک

تکلیف شب اول:

– جواب این سؤاها را بنویسید و برای گفته‌های خود دلیل بیاورید:

- ۱ – گندم سیاه برای غرور خود چه دلیلهایی داشت؟
- ۲ – گندم سیاه بید را احمق می‌دانست، اکنون با توجه به پایان داستان بگویید کدامیک از آن دو احمق بودند؟ چرا؟
- ۳ – چرا بعد از طوفان گلها و خوشه‌ها شادابتر شده بودند؟
- ۴ – کیفر غرور گندم سیاه چه بود؟
- ۵ – چرا در این داستان گفته شده است که ابرها در آسمان می‌دوند؟
- ۶ – به نظر شما چرا بید «گریه» می‌کرد؟

تکلیف شب دوم:

– با استفاده از این کلمه‌ها و عبارتها منظره بعد از باران را شرح دهید:

شکوفه، گل، نسیم، باد، می‌وزید، برهم می‌زد، شبنم، فریاد، غرّش، جویبار، سبزه‌زار، لطیف، شاداب، گیسو، می‌رقصید، تاب می‌داد، شانه می‌زد، آواز، می‌چکید، رعد و برق، آرام، مطبوع.

کسری و دهبقان

شاه آنو شیروان به موسم دی
در سر راه دید مزرعه‌ای
رفت بیرون ز شهر بهر شکار
که در آن بود مردم بسیار

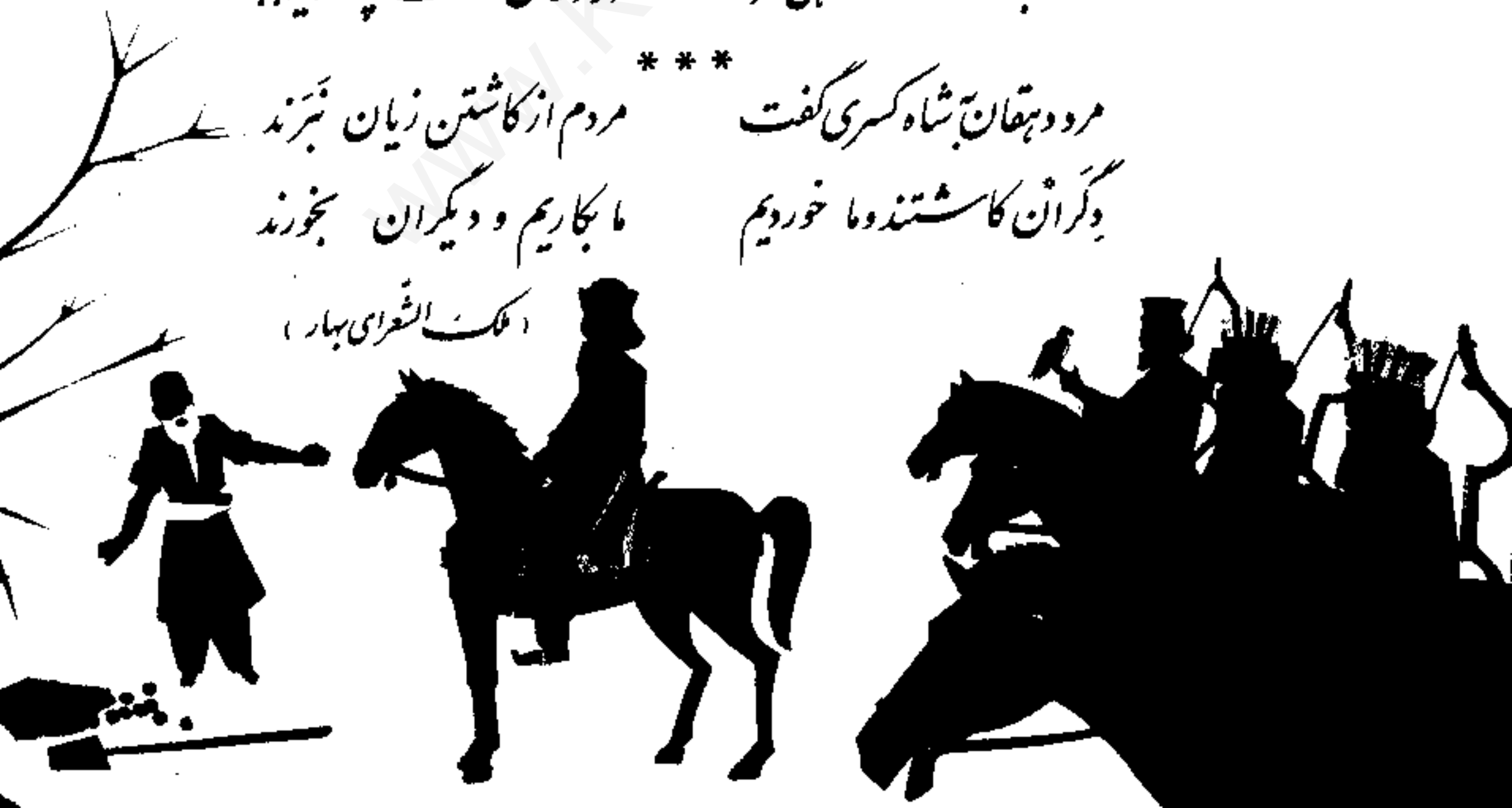
آندران دشت پیرمردی دید
دانه جوز در زمین می کاشت
که گذشته است عمر او ز نو
که به فصل بهار سبز شود

گفت نوشیروان به آن دهبقان
پایه‌های تو بر لب کور است
که چرا حرص می زنی چندین؟
تو کنون جوز می کنی به زمین؟

جوز ده سال عمر می خواهد
تو که بعد از دو روز خواهی مرد
که قوی کرد و بیمار آید
گر دوگان کشتنت چه کار آید؟!

مرد دهبقان به شاه کسری گفت
دیگران کاشتند و ما خوردیم
مردم از کاشتن زیان نبرند
ما بکاریم و دیگران بخورند

(ملک الشعراء بهار)



اندر = در کسری = خسرو، پادشاه ساسانی، انوشیروان

جوز = گردو گرد کان = گردو

حرص می زنی = طمع می کنی گور = قبر

دگران = دیگران موسم = هنگام

پرسش :

۱- در چه فصلی انوشیروان به شکار رفته بود؟

۲- مردم در کجا جمع شده بودند؟

۳- انوشیروان چه کسی را در میان مردم دید؟

۴- چرا انوشیروان از کار دهقان تعجب کرد؟

۵- پیرمرد چه جوابی به انوشیروان داد؟

تکلیف شب اول:

- از روی شعر یک بار بنویسید و آن را حفظ کنید.

تکلیف شب دوم:

- داستان کسری و دهقان را به زبان ساده بنویسید.

خود را بیازمایید (۷)

الف) جواب سؤالهای زیر را بنویسید:

- ۱- هانس کریستیان آندرسن که بود؟
- ۲- آندرسن اهل چه کشوری بود؟
- ۳- «روز بین المللی کتاب کودکان» چه روزی است؟
- ۴- داستان گندم سیاه از کدام کتاب اقتباس شده است؟
- ۵- «پایهای تو بر لب گور است» یعنی چه؟
- ۶- مهمترین نتیجه‌ای که از شعر «کسری و دهقان» می‌گیرید چیست؟

ب) به آخر این کلمه‌ها «ناک» اضافه کنید و با هر یک جمله‌ای بسازید:

اندوه، غضب، نم، خشم، بیم.

ج) با این ده کلمه پنج کلمه جدید درست کنید و با هر یک جمله‌ای بسازید:

کهن ، نوس ، تماش ، گاه ، گر ، سال

رادر ، بازی ، خانه ، داستان .

د) هر یک از این کلمه‌ها و عبارتها: روز ، قصه ، گریه می‌کند ،

گیسوان بلند ، را در یکی از این جمله‌ها در جای خود بگذارید و از روی

جمله‌های کامل شده یک بار بنویسید:

۱- شاخه های بید مانند . . . به پایین فرو آورخته بود .

۲- فطره های باران از شاخه های بید فرو می ریخت مثل این بود که

بید
۳- گنجشکان که دور هم جمع می شوند جیک جیک می کنند گویی برای

هم . . . می گویند .

۴- ناگهان صاعقه ای در شبیدو شب مانند . . . روشن شد .

فردوسی

فردوسی یکی از شاعران بزرگ ایران است که در حدود هزار سال پیش می‌زیسته است. فردوسی در طوس، نزدیک مشهد بدنیا آمد و در همانجا زندگانی کرد. آرامگاهش نیز در طوس است. کسانی که برای زیارت به مشهد می‌روند، از آرامگاه این شاعر بزرگ هم دیدن می‌کنند.

فردوسی مردی میهن‌پرست بود و به تاریخ ایران قدیم علاقه داشت. این بود که داستانهای شاهان و پهلوانان قدیم ایران را بشعر درآورد و در کتابی جمع کرد. همه ایرانیان این کتاب را می‌شناسند و آن را می‌خوانند. اسم این کتاب شاهنامه

است. شاهنامه داستانهای زیبایی دارد

مانند داستان «رستم و سهراب» ،

«بیژن و منیژه» و «زال و رودابه» .

فردوسی با سرودن شاهنامه خدمتی بزرگ به ایران کرده است. این است که

همه ایرانیان فردوسی را دوست دارند و بر او آفرین می گویند. فردوسی خود گفته

است:



بی نیج بُردوم در این سال سی
 عجم زنده کردم بدین پارسی
 نیرم از این پس که من زنده‌ام
 که تخم سخن را پراکنده‌ام
 بران کس که داروش و رایی دین
 پس از مرگ بر من کنز آفرین

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

پارسی = فارسی

رای = فکر، اندیشه

سرودن = چیزی را به شعر گفتن

عجم = ایرانی

می‌زیسته است = زندگی می‌کرده است

هش = هوش

پرسش:

- ۱ - فردوسی در چند سال پیش می‌زیسته است؟
- ۲ - کتاب معروف فردوسی چه نام دارد؟
- ۳ - شاهنامه در باره چه موضوعی است؟
- ۴ - فردوسی در کجا بدنیا آمده است؟
- ۵ - چرا مردم برای زیارت به مشهد می‌روند؟

تکلیف شب اول:

- جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱ - چند داستان شاهنامه را نام ببرید.
- ۲ - فردوسی چند سال کوشید تا شاهنامه را بوجود آورد؟
- ۳ - چرا گفته است «عجم زنده کردم بدین پارسی»؟
- ۴ - آیا فردوسی می دانسته است که نامش باقی خواهد ماند؟ کدام شعر او این فکر را نشان می دهد؟
- ۵ - از شاعران معروف ایران جز فردوسی چه کسان دیگری را می شناسید؟
- ۶ - آرامگاه فردوسی در کجاست؟

تکلیف شب دوم:

- از این هشت کلمه، چهار کلمه جدید درست کنید و با هر یک جمله ای بسازید:

_____ مهن ، گاه ، نامه ، فرود ، خوش ،

_____ پرست ، حال ، شاه .

- از روی شعر این درس بنویسید و آن را حفظ کنید.

کودکی سهراب

۱- رفتن رستم به شهر سمنگان

روزی رستم، پهلوان دلیر ایران، بر رخش نشست و برای شکار به صحرا رفت. در نزدیکی کشور توران، به دشتی رسید که گورخر فراوان داشت. با شادی بسیار گورخری شکار کرد. از خار و خاشاک و شاخه‌های خشک آتشی افروخت و کبابی پخت و پس از خوردن در سایه درختی به خواب خوش فرو رفت.

در این وقت چند تن از سواران تورانی که از آنجا می‌گذشتند چون رستم را خفته دیدند، رخش را با کوشش بسیار ببند آوردند و با خود بردند. رستم بیدار شد و هر چه به اطراف نگریست رخش را ندید، ولی چون جای پای او را می‌شناخت به دنبالش براه افتاد تا به شهر سمنگان رسید.

پادشاه سمنگان چون از آمدن رستم با خبر شد، او را به کاخ خود برد و با



مهربانی بسیار از او پذیرایی کرد و قول داد که رنخس را پیدا کند. سپس دختر

خود تهمینه را نیز به او داد. رستم از این پیشامد بسیار خوشحال شد. چون هم با

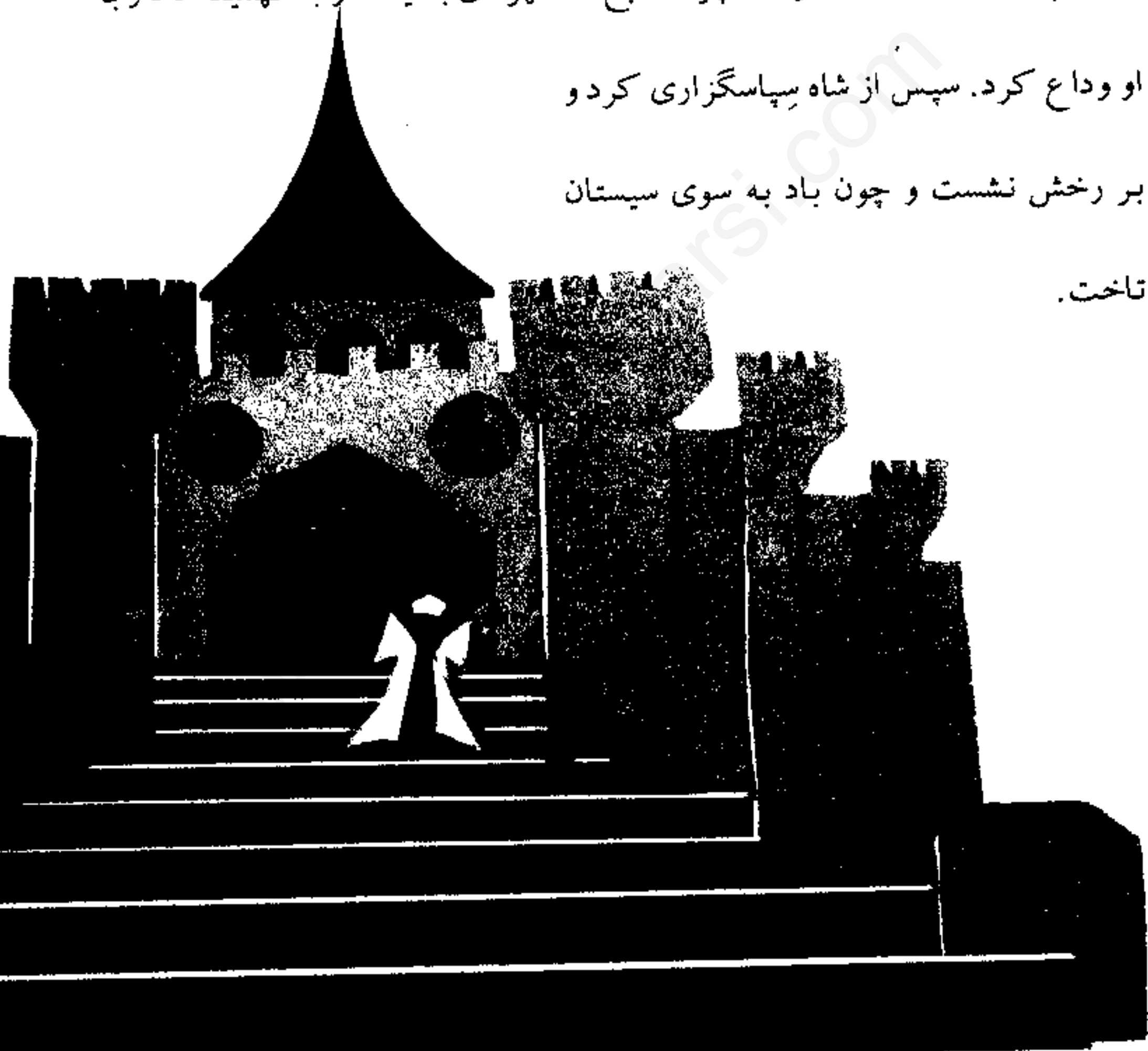
تهمینه، دختر زیبای شاه سمنگان، عروسی کرد و هم رنخس را بدست آورد. رستم

آن شب را در سمنگان گذراند. چون صبح شد مَهره‌ای به یادگار به تهمینه داد و با

او وداع کرد. سپس از شاه سپاسگزاری کرد و

بر رنخس نشست و چون باد به سوی سیستان

تاخت.



کلی کودک آمد چو تابنده ماه	چون ماه بگذشت بروخت شاه
در آن نام ، تهینه ، سهراب کرد	چو خندان شد و چهره شاداب کرد
برش چون بر رستم زال بود	چو یک ماه شد همچو یک سال بود
په پنجم دل شیر مردان گرفت	چو سه ساله شد ساز میدان گرفت
که باومی تواند نبرد آزمود	چو ده ساله شد زان زمین کس نبود

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آزمود = آزمایش کرد (تواند نبرد آزمود، یعنی بتواند بجنگد)

بر = سینه و پهلو

ببند آوردند = با بند گرفتار ساختند

چو = چون؛ وقتی که

خفته = خوابیده

دخت = دختر



رخش = نام اسب رستم

ساز میدان گرفت = تصمیم گرفت که به میدان جنگ برود

شیرمردان = مردان شجاع و نیرومند (به پنجم دل شیرمردان گرفت، یعنی

در پنج سالگی شجاعت مردان جنگی را پیدا کرد)

نبرد = جنگ

ورا = وی را، او را (ورا نام، تهمینه، سهراب کرد یعنی: تهمینه، نام او را

سهراب گذاشت)

پرسش:

۱ - صحرائی که رستم برای شکار به آنجا رفته بود، نزدیک چه کشوری

بود؟

۲ - رستم چه حیوانی شکار کرد؟

۳ - رستم پس از خوردن کباب چه کرد؟

۴ - چه کسانی رخس را ببند آوردند و با خود بردند؟

۵ - رستم در پی رخس به چه شهری رفت؟

۶ - نام مادر سهراب چه بود؟

۷ - نام پدر سهراب چه بود؟

تکلیف شب اول:

— جواب این سؤالها را بنویسید:

- ۱- رستم که بود؟
- ۲- به تصویر درس نگاه کنید! چه چیز کلاه رستم جلب توجه می کند؟
- ۳- فرق لباسهای نظامی امروزی با لباسهای رستم چیست؟
- ۴- «چون باد به سوی سیستان تاخت» یعنی چه؟
- ۵- سهراب در پنج سالگی چگونه طفلی بوده است؟
- ۶- آیا سهراب پدر خود را دیده بود؟
- ۷- از کدام شعر می فهمید که سهراب شبیه رستم بوده است؟

تکلیف شب دوم:

— با توجه به شعرهای این درس بنویسید که سهراب در کودکی چه صفاتی داشته است؟

— شعرهای این درس را حفظ کنید.

کودکی سهراب

۲- آگاه شدن سهراب از نام پدر خود

سهراب چون بزرگ شد روزی از مادرش نام پدر خود را پرسید.

تهمینه پاسخ داد تو فرزند پهلوان پیلتن رستم، و از نژاد زال و سام و نریمان هستی:

جهان آفرین تاجان آفرید
دل شیردار تن رنده پیل*
سواری چو رستم نیاید پدید
نهنگان بر آرزو ریای نیل*

تهمینه مهره‌ای را که رستم به یادگار به او داده بود، به بازوی سهراب بست و

کلی نامه از رستم جنگجوی
بیاورد و بنمود پنهان بدوی

آنگاه سه یاقوت رخشان و سه کیسه زری را که پدرش از ایران فرستاده بود

به او نشان داد و سفارش کرد که در نگاهداری آنها بکوشد تا روزی به کار آید.

بر آورد = بر آورد

بنمود = نشان داد

پیلتن = لقب رستم بوده است، زیرا می‌گویند قوت و قدرت فیل (پیل)

داشته است

جهان آفرین = کسی که جهان را آفرید، خدا

دریای نیل = رود بزرگ نیل که در قدیم آن را دریا حساب می‌کردند

رخشان = درخشان

زال = پدر رستم

ژنده پیل = فیل بزرگ و نیرومند

سام = پدر زال

سوار = در اینجا یعنی پهلوان

یاقوت = سنگی گرانبها

پرسش:

۱ - تهمینه پس از اینکه نام پدر سهراب را به او گفت چه کرد؟

۲ - رستم برای سهراب چه فرستاده بود؟

۳ - تهمینه به سهراب چه سفارشی کرد؟